

05-06-2011

## سرنوشت آزاده گان و اندیشه ی تنازع البقا در افغانستان

یکی از مشخصات پسندیده ی انسان، شعور بلند و اندیشواره گی والای انسانی اوست. همانطور که وجود شعور بلند انسان، مرز میان او و سایر موجودات عالم را مشخص میکند، تلالو اندیشه ی بلند پیشروانه هم، مرز عمده و برجسته یی میکشد میان انسان پیشتاز و موجود پس تاز بر روی کره ی خاکی مان.

گستره ی اندیشه های انسان را هرگز نتوان پیمود و اما، همینقدر میدانیم که مجموع اندیشه های این موجود غامض در توالی زمان و ساحت اندیشه ورزی هایش کلاً و عمدتاً دو مسیر بیشتر نه پیموده و نخواهد پیمود: یا به پیش میتازد و یا به پس میخزد.

اندیشه ی پیشتاز عبارت از اندیشه ی آزاد ی جویانه، ترقی پسندانه، طلسم شکنانه و آباد گرانه است و اندیشه ی پس خزنده هم اندیشه یی است ظلمت گرا، ویرانگر، اسیر ساز و انقیاد گستر. پس، انسانی که سرشار از حس غرور انگیز آزاده گی، مردم دوستی، میهن پرستی، ظلمت ستیزی، اسارت شکنی و نیز سعادت طلبی برای انسان و تلاش برای رهایی از بند و زنجیر تعقیدات فکری – سیاسی در گستره ی جهانی است، در واقع، راهبر و راهگشای او همان اندیشه ی پیشتاز انسانی میباشد.

دربستر همین داوری هاست که میگوییم جامعه ی جهانی از سالیان دراز است که به دو جبهه ی متضاد سیاسی و متکی بدو اندیشه ی ذکر شده انقسام یافته است که داستان آن سر دراز دارد.

هرگاه لحظه یی از تضاد های درون مرزی کتله های انسانی و از تقابل منطقی میان حاکم و محکوم و یا ظالم و مظلوم آن بگذریم، امروزه، تقابل دو اندیشه (پس رو و پیشرو) در سطح عام جهانی، کلاً در کنشها و واکنشهای ملتها علیه سلطه جویی و اضافه خواهی استعمار جهانی از یکسو و خشونت ورزی های هیولای استعمار در برابر آن از سوی دیگر، متبلور میگردد که اولی را نور اندیشه ی پیشتاز و دومی را شرارت اندیشه ی پس خزنده ی ظلمت ساز رهبری میکند. چنانکه جهانیان در دهه های هشتاد و نود قرن رفته، شاهد تلاقی و تقابل خونین این دو اندیشه در سر زمین افغانستان بودند.

ما، بویژه، طی دو دهه ی پسین شاهد آن بودیم که چگونه اندیشه سازان اسارتگر با اتکا به زر و زور و با بت تراشی های مزورانه ی استعماری به جنگ کاروانیان اندیشه ورز چراغ بکف که هدف شان رسیدن به منزلگه ی آزادی و آبادی بود، بشتافتند و بر روی اجساد بخاک افتاده ی آنان و بر ویرانه های آرزوی برباد رفته ی کاروانیان آرزومند، درفش " فتح و پیروزی " بر افراشتند.

بلی ! تاریخ سیاسی اقلّ دو سده ی اخیر قرن گذشته ی جامعه ی افغانی با وضاحت نشان میدهد که سر زمین بلا کشیده ی افغانستان معاصر، پیوسته نبردگاه دو اندیشه متضاد و صحنه های عبرتناکی از شکست و پیروزی دو جبهه یی بوده است که در بالا از آنها گفتیم .

از روزگاری که دیو استعمار اروپایی سر از سواحل نیم کره ی هندوستان بر کشید و قدم به قدم خطه ها و سر زمین های آسیا و جنوب شرق آسیا را در نوردید، آتش نبرد دو اندیشه ی ( آزادیخواهی و انقیاد فزایی ) یا دو جبهه ی حق و باطل در افغانستان را مشتعل نموده کار بر روی محور سازی ارزشهای ناشی از اندیشه و تفکر بالنده، بگونه ی بر باد گرانه یی در این خطه ادامه یافت که داستانهای تلخ و غم انگیزی دارد. با ظهور و زهر پاشی همین دیو هفت سر بود که درخت اندیشه و تفکر پیشرونده و رهایی جویانه در افغانستان هیچگاه به ثمر نه نشست و اگر گاهی، برگ و باری یافته، با درد و دریغ که بسیار زود، با دست و دماغ چنین بلا ها و چاکران بومی آنها، خشکانیده شده و از ثمر بازمانده است .

بیداری، خیزش و مبارزات کم نظیر آحاد ملت افغانستان غرض شکستاندن زنجیر انقیاد استعماری و رفتن به سوی رهایی و دموکراسی در گستره ی دهه های هشتاد و نود سده ی اخیر قرن گذشته، قرار بود شاخص تاریخی و آموزاننده یی شود برای جوامع اسیر شده ی جهان و نسلهای آینده ی مان، اما با دریغ فراوان که این بار باز دیو سیه کار استعمار با موج اندیشه های پس خزننده و متوقف سازش که از کانال تشکلات متعصب و عصبیت پذیر مذهبی و غیر مذهبی به سوی جامعه ی افغانی " پمپ " شد ، سد بزرگی ساختند در راه تلاشهای فداکارانه ی انسانی و تاریخی مردمان ما. بهمان اساس بود که جامعه ی ما بار دیگر، دچار بیماری مزمن عقب مانده گی و رجعت گرایی شرم آگینی گردیده در گرداب خونین سر درگمی و اغتشاش و نا امنی و بالاخره ، اسارت چند بُعدی مداومت یافت.

پس، در یک کلام ، توان گفت که اندیشه ی سیاسی اسارتگران داخلی و منافع استعمار جهانی مجموعاً دران سوی خط ( جبهه ی پس رونده ی اسارت ساز ) و اندیشه و تفکر مردمی، پیشرو و آزادیخواهانه در سوی دیگر آن قرار داشته بالذات یکدیگر را دفع مینمایند.

طرح شیطانی، توطئه آمیز و ضد منافع ملی که بنام " مذاکره با طالبان" و " شورای عالی صلح" و . . . یاد میکنند که دران، خواست ، نظر و اراده ی اکثریت مردم عزیز ما کوچکترین دخالتی ندارد، یکبار دیگر مرز میان دو جبهه ی پیشرونده و پس خزننده در سرزمین اسیر شده ی ما را به اثبات رسانید.

هرچند متأسفانه هزاران نفر از مردم اسارت سوز و روشنفکران آزاده و مترقی کشور طی بیشتر از سه دهه ی اخیر، بگونه ی هدفمندانه و جنایتکارانه از سوی نیرو های مهاجم ( روسی – امریکایی) و نوکران بومی آنها ، چه در داخل افغانستان و چه در ماورای مرز ها تعقیب و تهدید و ترور شدند که جبران آن در تاریخی سیاسی – مبارزاتی معاصر کشور هرگز میسر نخواهد بود، ولی با آنهم باید گفت که نسل جدیدی از روشنفکران درد کشیده و آگاه ، از میانه ویرانه های بجا مانده ناشی از توفان جنگ و جنایت درکشور و از درون کتله های مهاجر در برون از مرز ها سر برآورده و زنده مانده های نسل روشنفکر پیش از جنگ نیز در اینجا و آنجا نفس میکشند که در واقع، چراغ امید مردم محروم ما را روشن نگه میدارند.

به اعتقاد ما، اینان میتوانند و باید هم بتوانند در یک سنگر مشترک بر محور یک ( پلاتفرم) سیاسی مورد پذیرش، به اتکا به خواست و نیاز اکثریت قاطع مردم ما و با استفاده از آموزه های دقیق مبارزات سیاسی – تاریخی میهن، گرد هم آمده نیروی رهگشا، اثر بخش و مبارزاتی را در اوضاع و احوال درد ناک امروزی کشور ایجاد نمایند. هرگاه اینان موفق به انجام دادن چنین کار مهم ، ملی ، ضروری و تاریخی شوند، دران صورت، قادر خواهند بود در پرتو اندیشه های روشن و پیشرونده ی خویش، هم جلو خود سربها و معامله گریهای ضد منافع ملی را بگیرند و هم با پیاده کردن برنامه های سازنده ی آزادیخواهانه، مصدر خدمات فکری، سیاسی ، اقتصادی، تاریخی ، فرهنگی برای مردم چشم براه افغانستان گردند. و اما، اگر این یگانه نسل گر هگشای کشور، هنوز هم به نفس کشیدنهای زیرسقی ، با پراکنده گی اسف بار، با تکروی خود پسندانه و بها ندادن به رسالت وجدانی و همه گانی خود ادامه دهند، بدین معنا خواهد بود که اجازه میدهند اندیشه های سیاه بنیاد گرایی و سود جویی های مذهب پناهانه ی مردم فریب و بلا های استعماری ، برنعلش نیمه جان هستی ملی ما، آنطور که میخواهند، پای کوبی و معامله گری نمایند.

هرچند هنوز هم سعی مشترک رجعت گرایان مذهبی ، مافیای قدرت دولتی، نیرو های اشغالگر و اسیرساز در افغانستان در راه جلو گیری از ورود نسل وطنپرست و آگاه و اندیشه های روشن مردمی بمیدان مبارزات سیاسی استمرار دارد، ولی با آنهم، دوام، بقا و پیروزی این نسل پیشتاز در بیداری ،

اتحاد مبارزاتی ، تحلیل دقیق و عالمانه ی اوضاع، و آموزش از تجارب تلخ گذشته و بالاخره ، در فداکاری و از خود گذری شان نهفته خواهد بود.

هیچی و پوچی در منفعل بودن و مرگ ، در نومیدی نهفته است .

ساحل افتاده گفت؛ گرچه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شد، آه که من چیستم

موج ز خود رفته بی تیز خرامید و گفت:

هستم اگر میروم، گر نه روم نیستم.

"علامه اقبال"

به امید پیروزی حق بر باطل. ( پایان )